

بررسی و نقد نظریه انقلاب در فلسفه سیاسی افلاطون

مهدی قربانی*

چکیده

اینکه نظام‌های سیاسی چرا تغییر می‌کنند، برای فلسفه سیاسی اهمیت اساسی دارد. این مسئله موضوع نظریه‌پردازی بسیاری از فیلسوفان سیاسی قرار گرفته است. یکی از این فیلسوفان، افلاطون، حکیم برجسته یونان باستان می‌باشد که معتقد است نظام‌های سیاسی گوناگون در فرایند انقلاب و دگرگونی از علل خاص و منحصر به فردی پیروی می‌کنند. همچنین انقلاب در هر نظام سیاسی پیامدهای خاص خود را به دنبال دارد. از نظر افلاطون، انقلاب‌ها در مسیر انحطاط شکل می‌گیرند، به گونه‌ای که شرایط حاکم بر اجتماع در مقایسه با گذشته، نامناسب‌تر خواهد شد. نظریه انقلاب افلاطون خالی از نقد نیست. از جمله مهم‌ترین اشکال‌های آن، می‌توان به نگاه منفی وی نسبت به مقوله انقلاب اشاره کرد. در این مقاله، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: نظریه، انقلاب، فلسفه سیاسی، موناشری، آریستوکراسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

- چه نقدهایی درباره نظریه انقلاب افلاطون مطرح می‌باشد؟

فرضیه تحقیق این است که افلاطون در باب انقلاب دارای تأملات فلسفی بوده و نظریه منسجمی ارائه داده است. در روند بررسی موضوع مقاله، ابتدا مفهوم واژگانی مثل «انقلاب»، «نظریه» و «فلسفه سیاسی» را بیان خواهیم کرد و بعد از آن، به بررسی انواع نظام‌های سیاسی از منظر افلاطون می‌پردازیم. در ادامه نیز ضمن بیان علل انقلاب در نظام‌های سیاسی مختلف، به پیامدهای انقلاب در هریک از آنها اشاره خواهیم کرد و در پایان، برخی از نقدهایی را که می‌تواند درباره نظریه انقلاب افلاطون مطرح باشد بیان می‌نماییم.

مفاهیم

الف. مفهوم نظریه

«نظریه»، که واژه معادل آن در زبان انگلیسی «تئوری» است، در لغت به معنای نظر کردن، توجه کردن و تعمق کردن می‌باشد.^(۱) اما در اینکه نظریه چیست و چه کارکردی دارد، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد و حتی ریمون آرون، نظریه پرداز معروف، معتقد است: واژه‌هایی که از واژه نظریه مبهم‌تر باشد بسیار معدودند.^(۲)

به همین دلیل، برخی، نظریه را آئینه واقعیت می‌دانند و حقیقت آن را در تناظر با امر واقع جست‌وجو می‌کنند. ایشان معتقدند: تبیین‌های نظری تا جایی حقیقت دارند که واقعیت تجربی را منعکس می‌سازند. برخی نیز به نظریه از منظر کاربردی نگریسته و تأکید می‌کنند که نظریه به هر تقدیر، نگاهی گزینشی به واقعیت است و بیشتر از منظر سودمندی به آن نگاه می‌کنند؛ به بیان دیگر، برخورد گزینشی با جهان، امکان عمل کارآمد را در آن فراهم

تاریخ نشان داده است که نظام‌های سیاسی حاکم بر جوامع سیاسی از خصلت دوام و ثبات چندانی برخوردار نیستند، بلکه به دلایل متعددی دستخوش تغییراتی در سطوح مختلف شده‌اند. از این رو، نظریه پردازان سیاسی در مجموعه دغدغه‌های خود، پاسخ به این سؤال را که چرا نظام‌های سیاسی تغییر می‌کنند، مورد توجه قرار داده‌اند. پاسخ به این سؤال به حدی دارای اهمیت است که نظریه‌های انقلاب به عنوان واحد درسی در مراکز آموزشی تدریس می‌شود. در پاسخ به این سؤال، ایده‌های متعددی مطرح شده است. یکی از کسانی که در این زمینه نظریه پردازی کرده است، افلاطون، فیلسوف بزرگ یونانی می‌باشد. اهمیت دیدگاه افلاطون درباره انقلاب در این نکته است که وی از برجسته‌ترین فیلسوفان و نظریه پردازان تاریخ اندیشه سیاسی است و بعد از هزاران سال هنوز هم اندیشه‌های وی به طور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد. با این حال، نظریه انقلاب افلاطون در مجموعه نظریه‌های انقلاب چندان مورد توجه قرار نگرفته و اثری در این زمینه نگاشته نشده است و معمولاً در لابه‌لای این مجموعه‌ها، اشاره‌ای کوتاه و گاه نادرست به آن می‌شود. از این رو، مقاله حاضر به بررسی نظریه انقلاب در فلسفه سیاسی افلاطون می‌پردازد.

سؤال اصلی تحقیق عبارت است از: آیا افلاطون در باب انقلاب دارای نظریه‌ای منسجم است؟ با توجه به سؤال اصلی، می‌توان سؤالات فرعی را در محورهای زیر بیان نمود:

- منظور از انقلاب چیست؟

- علل انقلاب در فلسفه سیاسی افلاطون چه اموری هستند؟

- پیامدهای انقلاب در فلسفه سیاسی افلاطون چیست؟

یعنی چارچوبی که می‌توان مشاهدات خود از واقعیت را در آن جای داد. سوم اینکه نظریه می‌تواند الگوی فکری را توسعه دهد. چهارم اینکه نظریه‌ها معمولاً به گونه‌ای نسبتاً انتزاعی بیان می‌گردند تا تجربه را فشرده و منظم نمایند و به ما اجازه دهند تا دریافتی منسجم از اجزای متعدد اطلاعات داشته باشیم. و سرانجام نظریه باعث تسهیل مناظره، تبادل اطلاعات و فرایند یادگیری در علوم سیاسی می‌شود.^(۵)

به نظر می‌رسد آنچه که درباره نظریه مطرح شد در واقع، نشان‌دهنده بخشی از حقیقت یک نظریه است. مشکل عمده‌ای که در فهم متداول از نظریه وجود دارد، به عدم تمایز میان واقعیت و حقیقت برمی‌گردد و به بیان بهتر، جریان غالب، نظریه را در پیوند ناگسستنی با واقعیت می‌بیند و بر این اساس، قلمرو آن را تفسیر می‌کند؛ در صورتی که نظریه‌ها می‌توانند - و در مواردی باید - رسالت خود را در قبال حقایق نیز دنبال کنند.

از این رو، مقصود ما از نظریه عبارت است از: «ایده، اندیشه و چارچوب نظری، که ضمن بیان و تفسیر حقیقت، ناظر به واقعیت هم می‌باشد، به گونه‌ای که سلوک و رفتار ما را با توجه به واقعیت‌ها، برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها جهت می‌دهد.»

این نکته را نیز باید در نظر داشت که نظریه‌ها بر اساس رهیافت‌های مختلف به گونه‌های متعددی نمایان شده‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:^(۶)

نظریهٔ هنجاری: نظریه‌هایی هستند دربارهٔ اینکه جهان چگونه باید باشد. نظریه‌پرداز مجموعه‌ای از شرایط مطلوب را بیان کرده و استدلال می‌کند که چرا آنها برتر هستند. نظریه هنجاری با ایجاد و توسعه هنجارها به معنای ارزش‌ها سروکار دارد.

نظریهٔ تجویزی: تلاش می‌کند ارزش‌ها را با واقعیت‌ها

می‌سازد. گروهی نیز اساساً بر این باورند که نظریه واقعیت را می‌سازد و نمی‌توان مستقل از نظریه واقعیتی را تصور کرد؛ به این معنا که ما با مفاهیم نظری به سراغ واقعیت می‌رویم و این مفاهیم هستند که تا حد زیادی تعیین می‌کنند هر چیزی چه معنایی دارد.^(۳) بنابراین، دربارهٔ جایگاه نظریهٔ تلقی یکسانی وجود ندارد و همین امر از جمله دلایلی است که در آشفتگی مفهوم نظریه تأثیرگذار می‌باشد. برای نظریه، اهداف و کارویژه‌هایی بیان شده است که می‌توانند در مجموع به برداشت و فهم ما از نظریه کمک کنند؛ از این رو، ضروری است در ادامه مروری بر آنها داشته باشیم. البته این نکته را باید در نظر داشت که ما به دنبال مفهوم نظریه در حوزه سیاست هستیم؛ به همین دلیل، اهداف و کارویژه‌هایی که برای نظریه بیان خواهیم کرد تا حد زیادی ناظر به این حوزه خواهند بود.

نظریه‌ها به بیان واسکز، شناخت را در یک هم‌نهاد ترکیب می‌کنند و جهان را با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی که ظاهراً نامرتبط و بدون معنا هستند برای ما معنادار می‌کنند.^(۴) جری استوکر دربارهٔ هدف نظریه می‌گوید: هدف بنیادین نظریه این است که تا حدی واقعیت را توضیح دهد، بفهمد و تفسیر نماید و در واقع، ممکن است قدری پیش‌تر رفته و استدلال نمایم که بدون نظریه فهم واقعیت غیرممکن است. وی در ادامه تأکید می‌کند: نظریه، کارویژه‌های ارزشمندی را در تلاش برای فهم شیوه‌ای که جهان اجتماعی کار می‌کند، فراهم می‌سازد. اول اینکه نظریه، برخی از جنبه‌های جهان را «نزدیک‌نمایی» می‌کند و در مورد اینکه چه چیزی باید جست‌وجو شود، راهنمایی می‌کند و ما را متعهد می‌سازد بر جنبه‌های ویژه‌ای از واقعیت تمرکز نمایم. دوم اینکه نظریه به عنوان یک «نظام فهرست‌سازی» عمل می‌کند؛

منطبق کند. این نظریه‌ها ابزارگرا هستند؛ یعنی به دنبال یافتن بهترین ابزار برای به دست آوردن مطلوب هستند. این نظریه نزدیک به نظریه هنجاری می‌باشد.

نظریه ارزیابی‌کننده: این‌گونه از نظریه‌ها به ارزیابی یک موقعیت مفروض با اشاره به مجموعه‌ای از مفاهیم و ارزش‌ها می‌پردازد.

نظریه تجربی: نظریه‌های تجربی، قطب وسیعی در نظریه‌سازی است. این نظریه‌ها بر اساس واقعیت‌ها به توضیح پدیده‌ها می‌پردازند. بر اساس یک تعریف محدود، نظریه تجربی با تخصیص روابط علی سروکار دارد؛ یعنی چه عوامل و متغیرهای مستقلمی می‌توانند پدیده‌های نیازمند به توضیح و متغیرهای وابسته را توضیح دهند.

نظریه پیشگویی‌کننده: این نوع نظریه‌ها به جای استقرار، بر اساس قیاس عمل می‌کند. این نظریه‌ها با مجموعه‌ای از قضایا شروع شده و به شیوه‌ای قیاسی از قضایا نتایجی را در مورد رفتار به دست می‌آورد.

ب. مفهوم انقلاب

واژه «انقلاب» در طول تاریخ از نظر مفهومی ثبات چندانی را تجربه نکرده است، بلکه به لایه‌های مختلفی از تغییرات اطلاق شده است. با وجود این، امروزه از نظر مفهومی انقلاب بیشتر به آن رویدادها یا به طور دقیق‌تر رشته رویدادهایی محدود می‌شود که بسیار فراتر از تغییر مقامات حکومت یا حتی رژیم است. در این رویکرد، برای انقلاب شش ویژگی زیر بیان می‌شود: (۷)

۱. تغییر ارزش‌ها یا اسطوره‌های جامعه؛

۲. تغییر ساختار اجتماعی؛

۳. تغییر نهادها؛

۴. تغییرات در رهبری یا در اعضای گروه نخبه یا

ترکیب طبقاتی آن؛

۵. انتقال غیرقانونی یا غیرمشروع قدرت؛

۶. حضور یا تسلط رفتار خشن... در رویدادهایی که

به سقوط رژیم منجر می‌شود.

با توجه به ویژگی‌های فوق، مایکل راش در تعریف انقلاب می‌گوید: سرنگونی یک رژیم در نتیجه خشونت یا تهدید خشونت می‌باشد که به تغییرات قابل ملاحظه یا دگرگونی یک جامعه از نظر اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی منجر می‌شود یا این تغییرات را به دنبال دارد. (۸) یکی دیگر از محققان در تعریف انقلاب که تا حد زیادی شبیه تعریف قبلی است، تأکید می‌کند: انقلاب به معنای حرکتی مردمی در جهت تغییر سریع و بنیانی ارزش‌ها و باورهای مسلط، نهادهای سیاسی، ساختارهای اجتماعی، رهبری، روش‌ها، و فعالیت‌های حکومتی یک جامعه است که توأم با خشونت باشد. (۹) اما انقلاب در فلسفه سیاسی افلاطون دقیقاً به معنای فوق نیست، بلکه در نظر وی، انقلاب مفهوم عام‌تری دارد که می‌تواند در مواردی با انقلاب در مفهوم جدید آن تفاوت‌هایی نیز داشته باشد؛ زیرا انقلاب در این مفهوم لزوماً به معنای تغییرات بنیادین و یا توأم با خشونت در نظام سیاسی حاکم نیست. البته این تلقی از انقلاب منحصر به افلاطون نیست، بلکه ارسطو نیز چنین برداشتی از انقلاب داشته است. (۱۰)

ج. مفهوم فلسفه سیاسی

آسان‌ترین و غیربحث‌انگیزترین راه تعریف فلسفه سیاسی آن است که بگوییم فلسفه سیاسی همان چیزی است که موضوع مشترک یک سلسله کتاب‌های مشهور مثل *جمهوری افلاطون*، *سیاست ارسطو*، *شهریار* *ماکیاولی*، *لویاتان هابز*، *رساله‌هایی درباره حکومت مدنی لاک*، *قرارداد اجتماعی روسو*، *فلسفه حق هگل*،

حکومتی که داریم واقعاً به حال ما تفاوت می‌کند؟ آیا ما در این زمینه امکان انتخاب داریم یا نوع حکومت چیزی است فراتر از دسترسی و حتی خارج از اختیار ماست؟ اصلاً چرا ما به دولت یا اگر کلی‌تر بگوییم، فرمانروای سیاسی احتیاج داریم؟ اینها سؤالاتی هستند که مشغله فیلسوفان سیاسی را شکل می‌دهد. پاسخ این سؤالات را نمی‌توان با بررسی کارکردهای روز به زور جوامع موجود فراهم آورد. از این رو، فیلسوفان سیاسی باید از سطح توصیف صرف فراتر روند و درگیر تحلیلی مفهومی و نظریه‌پردازی اخلاقی شوند تا بتوانند پاسخ‌های ممکن را صورت‌بندی کنند.^(۱۲)

بنابراین، فلسفه سیاسی ادعا می‌کند که حقیقتی را درباره سیاست و موضوعاتی که مشغله فیلسوف سیاسی است برای ما آشکار خواهد کرد؛ حقیقتی که متفاوت از عقاید ما در زندگی روزمره مان می‌باشد. نمایان‌ترین صورت طرح این ادعا تمثیل «غار» در کتاب **جمهور افلاطون** است که غالباً پدر فلسفه سیاسی خوانده می‌شود. افلاطون افراد عادی را به زندانی‌هایی تشبیه می‌کند که در غاری به زنجیر کشیده شده‌اند، به گونه‌ای که فقط می‌توانند سایه‌های اشیا را به روی پرده‌ای که روبه‌رویشان است ببینند. افلاطون می‌گوید: آنها گمان خواهند داشت که تنها چیزهای واقعی همین سایه‌ها هستند. حالا فرض کنید یکی از زندانیان رها شود و پا به روشنایی خیره‌کننده بگذارد. اندک اندک او چیزهای واقعی را در جهان می‌بیند و می‌فهمد هرچه پیش از این دیده سایه‌ای بیش نبوده است. اما اگر او به غار برگردد و سعی کند همراهانش را قانع کند که در اشتباه هستند بعید است آنها حرف او را باور کنند. به نظر افلاطون، وضعیت یک فیلسوف نیز چنین است. فیلسوف، شناختی اصیل دارد، در حالی که اطرافیان او عقاید ناصحیحی دارند؛ اما

رساله در باب آزادی استوارت میل و... است. این عناوین به هر حال یک گرایش عمده در تاریخ تفکر غرب، یعنی سنت گسترده تفکر جامع درباره سیاست را باز می‌نماید، اما نگاهی به گذشته نشان می‌دهد که تعداد این‌گونه آثار به هیچ‌رو برای تعریف فلسفه سیاسی به عنوان یک مشغله و تلاش فکری بالنده کافی نیست.^(۱۱) در پرتو تفسیر مفهومی یا نظری فلسفه روشن می‌شود که آثاری که سنت عظیم اندیشه سیاسی را فراهم آورده‌اند از نظر روش‌شناسی بسیار مغشوش و ناخالص‌اند. آثار مذکور گرچه عموماً بسیار مهم و قابل توجه‌اند، اما نمی‌توان آنها را کار فلسفی به معنای دقیق کلمه به حساب آورد؛ چون این آثار علاوه بر استدالات معمول، شامل یک نوع عنصر غیرفلسفی نیز هستند؛ یعنی گزارش‌های واقعی یا توصیفی از نهادها و فعالیت‌هایی که نوعاً در حیطه مباحث فلسفه سیاسی نمی‌گنجد؛ زیرا فلسفه سیاسی درباره جوامع سیاسی با جهت‌گیری خاصی بحث می‌کند؛ یعنی اینکه جوامع سیاسی چه جوامعی هستند؟ کدام صورت‌هایشان توجیه‌پذیر است، و باید چه باشند؟ فیلسوفان سیاسی سیاست‌های روزمره دولت‌ها را در کانون توجه قرار نمی‌دهند و علاقه‌شان در وهله نخست درک و فهم هیچ نهاد بخصوصی در دولت‌های موجود نیست. وظیفه فلسفه سیاسی توصیف سطحی جوامع سیاسی خاصی نیست. در عوض، فیلسوفان سیاسی می‌خواهند در عمیق‌ترین لایه‌ها، شالوده‌های دولت‌ها و توجیه اخلاقی آنها را درک کنند. یک جامعه چگونه باید باشد تا بتوان آن را جامعه سیاسی نامید؟ جوامع سیاسی چگونه سربر می‌آورند؟ چرا این جوامع را باید از نظر اخلاقی مشروع دانست؟ ملاک و معیار ما برای تمییز جامعه سیاسی خوب از جامعه سیاسی بد چیست؟ مردم در این جوامع چگونه به هم پیوند می‌یابند؟ آیا نوع

منحصر به فردی در شکل‌گیری انقلاب و تحول در نظام سیاسی نقش آفرین است؛ از این رو، ضروری است پیش از پرداختن به اصل بحث، آشنایی اجمالی با انواع نظام‌های سیاسی در فلسفه سیاسی افلاطون داشته باشیم.

۱. نظام سیاسی آرمانی

توصیف نظام سیاسی آرمانی افلاطون، به دلیل اینکه در طول تاریخ هیچ مصداق خارجی پیدا نکرده است چندان آسان نیست؛ زیرا همین عدم تحقق خارجی آن ابهاماتی را در فهم چنین نظام سیاسی ایجاد می‌کند. در طول تاریخ نیز متفکران برجسته‌ای در فهم نظام آرمانی افلاطون دچار اشتباه شده و از همین رو، به نقد آن پرداخته‌اند. از برجسته‌ترین این افراد می‌توان به شاگرد افلاطون، یعنی ارسطو، اشاره کرد که در کتاب سیاست خود مکرر به نقد نظام آرمانی افلاطون پرداخته و در مواقعی، به گونه نامناسب با آن برخورد می‌کند؛ در حالی که به نظر می‌رسد اکثر اشکالات وی به دلیل بی‌توجهی و فهم نادرست از نظام آرمانی استاد است. بنابراین، باید تلاش کنیم با احتیاط بیشتری نظام آرمانی افلاطون را تبیین کنیم.

نظام آرمانی افلاطون از سه طبقه فرمان‌روایان، پاسداران و کارگران تشکیل می‌شود. افلاطون اصولی را برای نظام خود تعریف می‌کند که در مجموع می‌تواند تصویری از آن در ذهن خواننده شکل دهد. این اصول عبارت است از:

۱. زنان و کودکان میان پاسداران مشترک بوده و همچنین از تعلیم و تربیت مشترک نیز برخوردار می‌باشند.
۲. چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، همه دوشادوش یکدیگر کار می‌کنند.

۳. زمام‌داران جامعه کسانی هستند که از حیث دلبستگی و اشتغال به دانش راستین و از لحاظ جنگاوری

چون راه رسیدن به شناخت فلسفی طولانی و دشوار است عده قلیلی حاضر می‌شوند این راه را بپیمایند.^(۱۳) پس فیلسوف سیاسی را باید جست‌وجوگر حقیقت نامید^(۱۴) و فلسفه سیاسی را کوششی برای نشان دادن معرفت به ماهیت امور سیاسی به جای گمان درباره آنها.^(۱۵)

اما باید توجه داشت که فیلسوفان سیاسی تنها به یافتن حقیقت قناعت نمی‌کنند، بلکه از آن عبور کرده و طرحی برای سامان‌دهی امور سیاسی جامعه ارائه می‌دهند و به همین دلیل است که افلاطون در کنار کتاب مرد سیاسی و جمهور، کتاب دیگری به نام قوانین هم به رشته تحریر درمی‌آورد تا نشان دهد که فیلسوف سیاسی در عین کشف حقیقت امور سیاسی، باید آن را با سرنوشت جامعه سیاسی گره بزند و در پی سامان آن بر آید و پیوندی بین آرمان‌هایش و واقعیت‌ها برقرار نماید. اگر این نکته در خصوص فلسفه سیاسی مورد غفلت قرار گیرد، در آن صورت، به مرور زمان، فلسفه سیاسی پویایی و کارآمدی خود را از دست داده و به یک تفنن علمی و دانشگاهی تبدیل خواهد شد.

خلاصه اینکه فلسفه سیاسی، عنوان حوزه‌ای از مطالعات و تلاش‌های نظری است که «فلسفه»، نشان‌دهنده روش پژوهش و «سیاسی»، نمایانگر موضوع این علم است. پرسش‌های بنیادین سیاسی در این حوزه مورد بررسی قرار می‌گیرد. افلاطون هم با پرسش «عدالت چیست و جامعه عادلانه کدام است و فرد عادل کیست؟»، کتاب جمهور خود را که در واقع، اصیل‌ترین اثر در فلسفه سیاسی غرب است شروع می‌کند.

انواع نظام‌های سیاسی

از نگاه افلاطون، علل انقلاب در نظام‌های سیاسی گوناگون با هم متفاوت است. در هر نظام سیاسی عوامل

بر همه افراد جامعه برتری دارند. (۱۶)

۴. تیموکراسی

حکومتی است که در آن جویندگان افتخار زمام امور را در دست دارند و حاکمان مردان جاه طلب می‌باشند. (۲۱) در این نظام، از دادن مقام و مسئولیت‌های بزرگ به روشن‌فکران ترس خواهند داشت و افرادی را که قوه عقلانی آنها برتر است کنار خواهند گذارد؛ زیرا افراد روشن‌فکر که صداقت و استقلال رأی دارند به درد چنین نظامی نمی‌خورند. بعکس، افراد ساده‌دل که حاضرند اوامر دولت را بی‌چون و چرا اطاعت کنند و مردانی که بیشتر برای جنگ مناسب هستند تا برای صلح، مورد توجه و علاقه چنین نظامی هستند. در نظام تیموکراسی، جنگ مشغله اصلی و دایمی شهروندان را تشکیل می‌دهد و حیل‌ها و نیرنگ‌های نظامی مورد تحسین و ستایش همگان است. (۲۲)

وی در مورد پاسداران معتقد است که هیچ‌یک از آنان مال شخصی نخواهند داشت، بلکه مایحتاج سالانه پاسداران را مردم کشور همه ساله در ازای خدمت پاس‌داری و سربازی به آنان خواهند داد تا بتوانند فارغ از هرگونه نگرانی به پرورش روح خود بپردازند و در عین حال وظیفه پاس‌داری را که به عهده دارند انجام دهند. (۱۷) بنابراین، نظام آرمانی افلاطون، نظام مبتنی بر فضیلت است؛ هر کس به تناسب میزان بهره‌مندی از فضایل می‌تواند در تقسیم‌بندی‌های نظام سیاسی قرار بگیرد و چون فیلسوف از بالاترین فضایل بهره‌مند است، باید ریاست جامعه سیاسی نیز بر عهده او باشد. (۱۸)

۲. مونارشی (پادشاهی)

افلاطون در کتاب *مرد سیاسی* در تعریف پادشاهی می‌گوید: نظامی است که در آن فردی بر اساس قوانینی که حکیم وضع کرده است حکومت می‌کند. (۱۹) بنابراین، در این نظام سیاسی هرچند خود فیلسوف حضور ندارد، ولی اندیشه وی در قالب قوانین در جامعه حاکم است.

۵. الیگارشی

الیگارشی حکومتی است که در نتیجه افتادن قدرت به دست کسانی که تحصیل ثروت را هدف اصلی زندگی می‌شمارند به وجود می‌آید، به گونه‌ای که در آن ثروت بالاترین مقام به حساب می‌آید. در این نظام، شرط رسیدن به مقامات بالاتر، داشتن ملک و ثروت شخصی است. الیگارشی دولتی است که در آن زمام قدرت در دست توانگران می‌باشد و فقرا و تهیدستان از رسیدن به مقامات دولتی محروم هستند. (۲۳)

۳. آریستوکراسی

حکومتی است که در آن دسته‌ای معدود از افراد عادل و خردمند زمام حکومت را در دست دارند. اعضای آن از لحاظ عقل و دانش و فضیلت و تقوا باید از دیگران برتر و نمونه کامل حکامی باشند که قرار بود در مدینه فاضله افلاطون حکومت کنند. (۲۰)

۶. دموکراسی

دموکراسی حکومتی است که به نظر افلاطون، در آن آزادی بالاترین مقام را دارد. هر کس اجازه دارد مطابق میل و خواست شخصی خود عمل نماید. در این نظام، هر شهروند شیوه زندگی خود را چنان ترتیب خواهد داد که متناسب با لذت‌های مطبوع طبع خویش باشد. (۲۴)

آریستوکراسی به لحاظ ویژگی‌ها، شباهت زیادی به مونارشی دارد و قوانین حاکم بر آن تا حد زیادی قوانین حاکم بر نظام مونارشی است، اما فرق بین این دو نظام سیاسی را باید در تعدد زمام‌داران و حاکمان آن جست‌وجو کرد.

۷. استبدادی

در این نظام، افراد غیر عادل حکومت می‌کنند. نظامی است که در آن بی‌عدالتی آشکار حکمفرماست. (۲۵) در این نظام، زمام‌داران جنگ‌های متعددی را به راه می‌اندازند تا مردم احساس کنند که به وجود وی به عنوان رهبر نیازمند هستند. حکومتی است که در آن، زمامدار از هرگونه روشی در جهت از بین بردن افراد شایسته جامعه استفاده می‌کند تا اینکه خود را از خطر آنها در امان ببیند. (۲۶)

آنچه بیان شد اجمالی درباره نظام‌های سیاسی است که افلاطون از آنها بحث کرده است و نظریه خود را در باب انقلاب بر اساس ویژگی‌های حاکم بر این نظام‌های سیاسی دنبال می‌کند.

انقلاب در نظام‌های سیاسی مختلف

افلاطون معتقد است که علل انقلاب در نظام‌های سیاسی گوناگون متفاوت است؛ از این رو، باید علل و پیامدهای انقلاب در نظام‌های سیاسی مختلف به صورت جداگانه بررسی شود.

انقلاب در حکومت آریستوکراسی

الف. علت انقلاب: افلاطون تأکید می‌کند که همیشه و در همه جا هر دگرگونی که در دولت روی می‌دهد ناشی از کسانی است که زمام دولت را به دست دارند. زمانی که میان زمام‌داران دوگانگی به وجود بیاید در این صورت، دولت دگرگون می‌شود و در مقابل، تا روزی که یگانگی در میان آنان حکمفرماست جامعه از آشفتگی و دگرگونی مصون خواهد ماند. (۲۷) وی درباره منشأ این اختلافات معتقد است که اختلاف میان زمام‌داران را باید در آمیزش نامناسب زمام‌داران جست‌وجو کرد که نتیجه این کار متولد شدن فرزندان نالایق خواهد بود و این امر سبب

خواهد شد که اختلاف و دوگانگی در طرز فکر سیاسی بروز کند و بی‌نظمی جای نظم را بگیرد و نفاق و دشمنی جامعه سیاسی را فرا بگیرد. همین که نفاق در درون جامعه راه یافت، هر گروه راهی برای خود در پیش خواهد گرفت. گروهی به دنبال ملک و خواسته و خانه و زر و سیم خواهند رفت و گروهی خواهند کوشید تا آدمیان را به سوی فضیلت رهبری کنند. بدین‌سان، دشمنی و نفاق برملا خواهد شد و نزاع و درگیری آشکار بروز خواهد کرد و به این ترتیب، حکومت آریستوکراسی در ادامه این نزاع دچار دگرگونی و تحول خواهد شد. (۲۸) بنابراین، اختلاف در درون حاکمیت اصلی‌ترین عامل شکل‌گیری انقلاب در نظام آریستوکراسی است.

ب. پیامد انقلاب: انقلاب در نظام آریستوکراسی پیامد خوبی برای شهروندان نخواهد داشت. در اثر این انقلاب، جامعه سیاسی موجود نسبت به گذشته از شرایط بدتری برخوردار خواهد شد. به دنبال تحول و دگرگونی در حکومت آریستوکراسی، نظامی جایگزین آن خواهد شد که از سپردن زمام امور کشور به دست مردانی که دانش حاصل از پژوهش در قوانین ابدی جهان را با تجربه توأم ساخته‌اند پرهیز خواهد کرد؛ زیرا چنین مردانی را در دسترس نخواهند داشت. از این رو، سر و کارش تنها با کسانی است که حرص و طمع در سرشتشان به وفور یافت می‌شود. بنابراین، پایه‌های حکومت را بر دوش مردان ساده و عامی قرار خواهند داد که جرئت و اراده‌ای نیرومند دارند و تنها برای میدان جنگ ساخته شده‌اند نه برای صلح و صفا. این حکومت پیوسته در حال جنگ به سر خواهد برد. در این حکومت، زمام‌دارانش حرص شگفت‌انگیزی به پول خواهند داشت و آن را در نهان خواهند پرستید. چون به پول دلبستگی فراوان دارند و نمی‌توانند آشکارا در کسب آن بکوشند، در خرج کردن

حریص مبدل می‌گردند، توانگران را به دیده تحسین و اعجاب می‌نگرند و مناصب عالی را در اختیار آنان می‌گذارند و تنگدستان را حقیر می‌شمارند و به این ترتیب است که حکومت تیموکراسی از اصول اساسی خود فاصله گرفته و دچار تحول و دگرگونی می‌گردد.^(۳۰) بنابراین، علت این تحول را باید در تغییر ارزش‌های حاکم در بین زمام‌داران و به تبع آنها توده مردم دانست که در آن، فضیلت ارزش خود را از دست می‌دهد و به جای آن ثروت ارزش پیدا می‌کند.

ب. پیامد انقلاب: به دنبال دگرگونی نظام تیموکراسی، حکومتی جایگزین آن می‌شود که در آن صریحاً مقرر می‌دارند که هر کس دارایی‌اش به میزان معینی نرسد حق ندارد مقام دولتی به دست آورد. این قاعده را گاه به زور اسلحه به کرسی خواهند نشاند و گاه پیش از آنکه کار به نزاع منجر شود از راه ترساندن ملت، چنین نظامی را برقرار می‌سازند. بنابراین، اولین پیامد این انقلاب حصراری است که به گرد حکومت خواهند کشید. در ادامه، جامعه وحدت خود را از دست خواهد داد و دو جامعه در یک کشور شکل می‌گیرد: جامعه توانگران و جامعه تنگدستان. این دو پیوسته یکدیگر را به دیده دشمنی خواهند نگرست. علاوه بر این، زمام‌داران آن جامعه هرگز نمی‌توانند با دشمن بجنگند؛ زیرا اگر توده مردم تنگدست را مسلح کنند و با خود به میدان جنگ ببرند از اینان بیش از دشمن خواهند ترسید.^(۳۱) در چنین شرایطی فقر عمومی بر جامعه حکمفرما خواهد شد و جز زمام‌داران تقریباً همه شهروندان در شرایط بد اقتصادی به سر خواهند برد.^(۳۲)

کسانی که در این حکومت زمام امور را در دست خواهند گرفت فرومایه و سودجو و پول‌پرست می‌باشند؛ کسانی که از تربیت روحی بی‌بهره بوده و در مبارزه‌های

پول خود صرفه‌جو خواهند بود؛ ولی چون از خوش‌گذرانی نیز نمی‌توانند چشم‌پوشند پول دیگران را بی‌محابا خرج خواهند کرد و در نهان به عیش و نوش خواهند پرداخت و خواهند کوشید خود را از دیده قانون پنهان کنند.^(۲۹) و در یک جمله پیامد آن، جایگزینی حکومت تیموکراسی است. بنابراین، به سبب تحولات رخ داده نه تنها شرایط بهتری در جامعه حاکم نمی‌شود، بلکه شرایط به مراتب بدتری نسبت به گذشته حاکم خواهد شد.

انقلاب در حکومت تیموکراسی

الف. علت انقلاب: افلاطون ریشه انقلاب در این نظام را در شرایط اقتصادی حاکم بر آن و نوع نگاه حاکمیت به مقوله ثروت جست‌وجو می‌کند. بر این باور است که «بلاهی جان نظام تیموکراسی صندوق‌های انباشته از زر و سیم در خانه‌های زمام‌داران است» که مهم‌ترین شاخصه نظام تیموکراسی می‌باشد. از یک‌سو، اینان برای خرج کردن پول هر روز راهی تازه می‌اندیشند و بدین منظور، قانون اساسی را تغییر می‌دهند بی‌آنکه قانون تغییر یافته را محترم بشمارند. از سوی دیگر، تجمل و ثروت را وسیله خودنمایی می‌سازند و هر کدام می‌کوشند از این حیث برتر از دیگری باشند. بدین ترتیب، زمام‌داران سرمشق گمراه‌کننده برای دیگران می‌شوند و توده مردم می‌کوشند تا از آنان تقلید کنند و چون کار به اینجا رسید، مسابقه پول درآوردن برپا می‌شود و مردمان هرچه در این راه پیش‌تر روند به فضیلت روح و اخلاق بی‌اعتنا تر می‌گردند؛ چراکه فضیلت و ثروت در دو کفه ترازو قرار دارند و هرچه کفه‌ای پایین‌تر رود، کفه دیگری به بالا می‌گراید. در کشوری که ثروت و توانگری ارزش بالایی پیدا کند ناچار باید از ارزش فضیلت و مردان شریف کاسته شود. از این‌رو، افراد مغرور و جاه‌طلب به مردان پول‌دوست و

سیاسی همیشه حریفی ناتوانند؛ زیرا تنها به فکر حفظ ثروت خود هستند تا پیروزی در میدان سیاست. (۳۳)

انقلاب در حکومت الیگارشی

الف. علت انقلاب: انقلاب و تحول الیگارشی ناشی از این است که مردم برای کوشش خود در راه رسیدن به آنچه در حکومت الیگارشی برتر از همه چیز شمرده می‌شود، یعنی ثروت، حدی قایل نمی‌شوند. (۳۴)

روند این تحول به این صورت خواهد بود که در حکومت الیگارشی، زمامداران چون به سبب توانگری به حکومت رسیده‌اند هرگز درصدد برنمی‌آیند با وضع قانونی خاص، جوانان را از ولخرجی و اسراف که سبب اتلاف دارایی آنان می‌شود باز دارند، بلکه آنها را از این نظر کاملاً آزاد می‌گذارند؛ زیرا مرادشان این است که دارایی آنان را چه از راه خرید اموال و چه از راه وام دادن با بهره‌هایی سنگین به چنگ خود درآورند تا خود توانگرتر و نیرومندتر شوند.

در حکومت الیگارشی زمامداران افراد جامعه را از اتلاف دارایی خود باز نمی‌دارند و حتی از تشویق مردم به اسراف و بی‌بند و باری ابایی ندارند؛ از این رو، بیشتر افراد و حتی فرزندان خانواده‌های بزرگ، تهیدست می‌گردند. برخی از این افراد، در زیر بار قرض کمر خم می‌کنند، بعضی دیگر از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند و گروهی مبتلا به هر دو درد می‌گردند. ایشان در حالی که با نیش کینه مسلح هستند، در جامعه باقی می‌مانند و نه تنها به کسانی که اموالشان را تصاحب کرده‌اند کینه می‌ورزند، بلکه همه مردم را به دیده دشمنی می‌نگرند و چشم به راه انقلاب می‌نشینند. (۳۵)

این در حالی است که توانگران چنان سرگرم پول درآوردن هستند که فرصت ندارند از حال این گروه باخبر

شوند، بلکه به هر کسی که متقاضی باشد وام می‌دهند و بهره‌های سنگین‌تر از اصل سرمایه می‌ستانند و روز به روز به تعداد فقیران و گدایان جامعه می‌افزایند و هرگز درصدد برنمی‌آیند آتشی را که به دست خود برافروخته‌اند خاموش کنند؛ یعنی نه با وضع قانون، آزادی مردم را در اتلاف ثروت محدود می‌سازند و نه با وضع قانون دیگری چاره‌ای می‌اندیشند، و مراد از قانون دیگر این است که باید پشت سر قانون پیشین وضع شود و به موجب آن، مقرر گردد که هر یک به دیگری وام داد حق ندارد برای وصول پول خود از دولت یاری بجوید. در این صورت است که توانگران در وام دادن احتیاط بیشتری خواهند کرد، و از نتایج خانمان‌برانداز آن جلوگیری می‌شود. چنانچه زمامداران به هر کاری جز انباشتن ثروت بی‌اعتنا گردند، جامعه دچار آشوب و بی‌نظمی می‌شود و آتش جنگ داخلی شعله‌ور شده و به تبع آن، نظام سیاسی حاکم دچار تحول و دگرگونی خواهد شد. (۳۶)

ب. پیامد انقلاب: مهم‌ترین پیامدی که این تحول و انقلاب به ارمغان خواهد آورد تشکیل حکومت دموکراتیک است و از این رو، باید سایر پیامدها را نیز در راستای آن جست‌وجو کرد. بعد از این انقلاب، بین تنگدستان و توانگران از حیث شرکت در حکومت و رسیدن به مقام‌های دولتی مساوات برقرار خواهد شد. در حکومت تازه تأسیس یافته، همه مردم آزادند و دولت آزادی عمل و آزادی گفتار را برای همه تأمین می‌کند و هر کسی حق دارد هرچه می‌خواهد انجام دهد. (۳۷)

در جامعه بعد از انقلاب، اگر کسی در جست‌وجوی هر نوع از انواع نظام‌های سیاسی برآید مطلوب خود را به آسانی می‌تواند در آن بیابد؛ زیرا در آنجا همه مردم در هر کار آزادی مطلق دارند و همه حکومت‌ها در آن جمع است. در این جامعه لگام‌گسیختگی مطلق خواهد بود؛

جامعه به اندازه‌ای حساس می‌شوند که هیچ حد و قیدی را نمی‌توانند تحمل کنند و اگر کسی بخواهد کوچک‌ترین دستوری به آنان دهد خشمگین می‌گردند و سرانجام، قوانین را زیر پا می‌گذارند تا هیچ مقامی نماند که بر آن حکم براند. با فراهم شدن این شرایط در جامعه، زمینه برای تحول و انقلاب مساعد می‌شود و باید منتظر تغییر نظام سیاسی شد.^(۴۰)

ب. پیامد انقلاب: مهم‌ترین پیامد این انقلاب شکل‌گیری نظام استبدادی خواهد بود؛ زیرا زیاده‌روی در هر چیز به ضد آن منجر خواهد شد، پس زیاده‌روی در آزادی نیز به اسارت منجر می‌شود؛ چه در افراد و چه در جامعه‌ها.^(۴۱)

افلاطون اشاره می‌کند که در نظام سیاسی جدید کسی که در رأس قدرت قرار می‌گیرد در نخستین روزهای فرمان‌روایی رفتار شایسته‌ای با مردم خواهد داشت و اطمینان می‌دهد که هرگز استبداد پیشه نخواهد کرد. چه در گفت‌وگوهای خصوصی و چه در انجمن‌های سیاسی، به همه وعده می‌دهد که امور کشور را اصلاح کند و به سامان رساند. وام‌ها را می‌بخشد زمین‌ها را میان مردم، بخصوص میان طرف‌داران خود، تقسیم می‌کند و با همه مردم خنده‌رو و ملایم و خوش‌رفتار خواهد بود. ولی پس از آنکه با گروهی از دشمنان داخلی آشتی کرد و گروهی دیگر را از میان برداشت و از خطر آنان آسوده شد، نخستین کارش این است که سبب می‌شود میان کشورش و کشورهای بیگانه دشمنی پیدا شود و جنگ درگیرد تا اولاً، مردم احساس کنند که به پیشوایی او نیازمندند و ثانیاً، مردمان به سبب تحمل هزینه جنگ تهیدست گردند و جز تأمین معاش روزانه اندیشه‌ای در سر نپروراندند تا از جانب آنان خطری متوجه او نشود.^(۴۲)

علاوه بر این، جنگ وسیله خوبی خواهد بود تا کسانی را که هنوز فکر آزادی در سر می‌پروراندند مقابل

زیرا در چنین کشوری از یک‌سو، هیچ کس مجبور نیست وظیفه سیاسی به عهده گیرد، هرچند در آن کار استادتر از همه باشد؛ از سوی دیگر، نه کسی مجبور است به حکم دیگران گردن نهد و نه فردی موظف است وقتی که دیگران به میدان جنگ می‌روند او نیز برود و یا اگر دیگران قرارداد صلحی بستند خود را پایبند آن بداند. همچنین اگر قانون کسی را از تصدی مقام دولت یا قضایی منع کند آن فرد مجبور نیست حکم قانون را بپذیرد، بلکه اگر خواست متصدی مقامی شود یا در دادگاهی به قضاوت بنشیند هیچ عاملی نمی‌تواند او را باز دارد.^(۳۸)

در نظام سیاسی جدید، اصول اساسی پرورش جوانان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و در آن اعتنایی نمی‌شود که نامزدهای مناصب دولتی از چگونه تربیتی برخوردار شده و دارای کدام شغل و حرفه بوده‌اند، بلکه کافی است که ادعا کنند دوستدار توده مردم هستند.^(۳۹)

انقلاب در دموکراسی

الف. علت انقلاب: دموکراسی هم به سبب افراط در همان چیزی که در نظرش پراج‌ترین موهبت‌هاست، یعنی آزادی، به نابودی می‌گراید. در جامعه‌ای که دارای حکومت دموکراسی است، مردمان آزادی را والاترین ارزش‌ها می‌شمارند و می‌گویند: یگانه جامعه‌ای که مردمان آزاد می‌توانند در آن زندگی کنند همین جامعه است.

افراط در آزادی سبب می‌شود که دموکراسی دگرگون گردد و به فرمانروایی مستبد احتیاج پیدا کند. در این جامعه، کسانی را که از دستور حکمرانان پیروی کنند بنده‌صفت و فرومایه می‌نامند و حکمرانان در برابر مردم همچون زیردستان رفتار کنند و زیردستان را که رفتار حکمرانان پیش گیرند مورد ستایش قرار دهند. در چنین شرایطی است که همه چیز فدای آزادی خواهد شد. افراد

شمشیر دشمن بفرستد. همه اینها علت‌هایی هستند برای اینکه او پیوسته با بیگانگان در حال جنگ به سر برد. (۴۳)

نقد نظریه انقلاب افلاطون

۱. ضروری و غیرارادی بودن انقلاب

اندیشه افلاطون درباره انقلاب تا حدی شبیه اندیشه اسکاج پول است که می‌گوید: «انقلاب‌ها می‌آیند و ساخته نمی‌شوند.» (۴۴) تبیینی که افلاطون درباره انقلاب‌ها ارائه می‌دهد این است که انسان‌ها در شکل‌گیری آن نقش چندان مؤثری ندارند، بلکه در این فرایند، اصلی‌ترین عامل مؤثر در وقوع انقلاب، ساختار نظام سیاسی حاکم است که تعیین‌کننده رفتار شهروندان خود نیز می‌باشد. و به تعبیر دیگر، افلاطون علت انقلاب‌ها را فقط در درون ساختارهای سیاسی جست‌وجو کرده و به افراد، مستقل از ساختارها توجه چندانی نمی‌کند. این نگرش افلاطون را مجاب می‌کند که به کنترل انقلاب‌ها امیدی نداشته باشد. از این رو، هر نظام سیاسی بدون برنامه‌ریزی مشخص و مدیریت‌شده طعم انقلاب افلاطونی را خواهد چشید. بنابراین، نگاه افلاطون به انقلاب با نادیده گرفتن اراده ملت‌ها و تلقی جبرگرایانه از این پدیده، ضعف قابل توجهی را نمایان می‌کند؛ زیرا علاوه بر اینکه در اندیشه اسلامی انسان‌ها دارای اراده و اختیار هستند (۴۵) و می‌توانند در بدترین شرایط نیز حرکت جامعه را به سوی تکامل سوق دهند، تجربه تاریخی ما نیز با ایده افلاطون همراهی نمی‌کند. حرکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل جاهلیت، عقلائیتی حاکم ساخت که هنوز هم بشریت از آن بهره می‌برد. انقلاب اسلامی ایران در دل نظام سیاسی وابسته و غیرانسانی شکل گرفت و نشان داد که اراده انسان‌ها در برابر جبر ساختارها، بخصوص زمانی که با ایمان به خدا همراه باشد، پیروز است.

۲. نگاه منفی به انقلاب

از ایرادات جدی نظریه انقلاب افلاطون، نگاه منفی وی به مقوله انقلاب است. در اندیشه وی، انقلاب‌ها نه تنها به بهبود وضع اجتماعی کمکی نمی‌کنند، بلکه وضعیت حاکم به مراتب نسبت به وضعیت قبلی شرایط بدتری خواهد داشت. به همین دلیل، همان‌گونه که گذشت، به نظر وی، روند تحولات به صورت خطی و در جهت سقوط خواهد بود؛ از این رو، در نهایت، نظام سیاسی استبدادی در جامعه حکمفرما خواهد شد. بنابراین، می‌توان با پوپر همداستان شد و گفت که در نظر افلاطون، هرگونه تحول و دگرگونی اجتماعی همانا فساد، زوال یا تباهی است. (۴۶)

معلوم نیست افلاطون بر اساس چه منطقی نتیجه گرفته است که تحولات و انقلاب‌های سیاسی همیشه در مسیر تباهی قرار دارند. شاید تجربه تاریخی افلاطون و تحولات یونان باستان و مرگ استادش سقراط در شکل‌گیری این اندیشه‌ها بی‌تأثیر نباشد، وگرنه هیچ دلیل روشنی را نمی‌توان بر این ادعاهای حکیم یونانی در نظر گرفت.

۳. عدم جامعیت نظریه

در نظریه افلاطون، انقلاب در برخی از نظام‌های سیاسی مغفول مانده است و گویی افلاطون اعتقادی به تحول درباره آنها ندارد. (۴۷) وی درباره جامعه آرمانی خود سکوت می‌کند و معلوم نیست که در آن امکان انقلاب و دگرگونی هست یا نه. اما می‌توان حدس زد که افلاطون به دلیل فضایی که برای حاکم جامعه آرمانی خود در نظر می‌گیرد، آن را از هرگونه تغییر و تحولی مصون بداند. با این حال، وی در این باره سخن روشنی را بیان نکرده است. علاوه بر این، درباره نظام استبدادی نیز بحث نکرده است؛ شاید به این دلیل باشد که افلاطون در صدد بیان این

است؛ ولی با این حال، با در نظر گرفتن جایگاه افلاطون در فلسفه سیاسی، باید اذعان کنیم که نظریه وی چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- توماس اسپریگنز، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، ص ۱۸.
- ۲- حمیرا مشیرزاده، *تحول نظریه‌ها در روابط بین‌الملل*، ص ۵.
- ۳- همان، ص ۵-۶.
- ۴- همان، ص ۵.
- ۵- دیوید مارش و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، ص ۴۳-۴۴.
- ۶- همان، ص ۴۴.
- ۷- مایکل راش، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۲۲۳.
- ۸- همان، ص ۲۲۴.
- ۹- منوچهر محمدی، *انقلاب اسلامی زمینه‌ها و پیامدها*، ص ۲۵.
- ۱۰- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، ص ۲۰۳.
- ۱۱- آنتونی کوئینتن، *فلسفه سیاسی*، ترجمه مرتضی اسعدی، ص ۱۱.
- ۱۲- جین همپتن، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، ص ۱۲.
- ۱۳- ر.ک: افلاطون، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۲، ص ۱۰۵۴-۱۰۵۹.
- ۱۴- لئو اشتراوس، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، ص ۳.
- ۱۵- همان، ص ۴.
- ۱۶- افلاطون، همان، ج ۲، ص ۱۰۹۳.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- ر.ک: حمید عنایت، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب از هراکلیتس تا هابز*، ص ۶۲-۵۶.
- ۱۹- افلاطون، همان، ج ۲، ص ۱۵۲۴.
- ۲۰- مایکل برسفورد فاستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، ج ۱، ص ۲۰۲.
- ۲۱- لئو اشتراوس، همان، ص ۲۱۴.
- ۲۲- مایکل برسفورد فاستر، همان، ص ۲۰۷.
- ۲۳- همان، ص ۲۱۲-۲۱۳.
- ۲۴- همان، ص ۲۳۰.
- ۲۵- لئو اشتراوس، همان، ص ۲۱۴.
- ۲۶- مایکل برسفورد فاستر، همان، ص ۲۴۹.
- ۲۷- افلاطون، همان، ج ۲، ص ۱۰۹۶.
- ۲۸- همان، ص ۱۰۹۸.

نکته است که اگر شهروندان سرنوشت خود را به دست حکیم ندهند مجبورند در بدترین نوع نظام سیاسی برای همیشه به سر برند؛ نظامی که در آن نمی‌توان حتی در امید کوچک‌ترین تحولی ماند. افلاطون در این زمینه سخن روشنی ندارد، اما آنچه بیان شد برداشتی است از مجموع ایده‌های وی که در سراسر آثار خود بیان می‌کند.

در پایان، توجه به این نکته نیز ضروری است که افلاطون از جمله متفکرانی است که در بحث انقلاب، بد اخلاقی‌های اجتماعی و سیاسی را عامل اصلی انقلاب دانسته است و این از نقاط قوت نظریه وی در باب انقلاب می‌باشد که حتی با وجود نقدهایی که گذشت، امروزه نیز می‌تواند قابل تطبیق بر بسیاری از موارد انقلاب‌ها در سطح جهان و منطقه باشد. از این رو، باید نظریه افلاطون به صورت دقیق‌تری تبیین و تحلیل شود؛ کاری که کمتر از ناحیه نظریه‌پردازان انقلاب صورت گرفته است.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این نوشتار گذشت، به این نتیجه می‌رسیم که افلاطون در باب انقلاب دارای نظریه نسبتاً جامعی است. با این حال، در اندیشه سیاسی وی مفهوم انقلاب با رویکردهای جدید به این پدیده تا حدی متفاوت است؛ وی مفهوم عام‌تری از انقلاب ارائه می‌دهد. افلاطون علت انقلاب در نظام‌های سیاسی مختلف و همچنین پیامدهای هر یک از آنها را مورد توجه قرار داده است. همچنین روشن شد که از نظر وی، انقلاب‌ها در نظام‌های سیاسی مختلف دارای علل خاصی هستند و پیامدهای منحصر به فردی هم خواهند داشت. با وجود این، غیرارادی بودن انقلاب، نگاه منفی به آن و عدم جامعیت از نقدهایی است که درباره نظریه انقلاب افلاطون مطرح

- ۲۹- همان، ص ۱۰۹۹-۱۰۱۰۰.
- ۳۰- همان، ص ۱۱۰۴.
- ۳۱- همان، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۵.
- ۳۲- همان، ص ۱۱۰۷.
- ۳۳- همان، ص ۱۱۰۹-۱۱۱۰.
- ۳۴- همان، ص ۱۱۱۰.
- ۳۵- همان، ص ۱۱۱۱.
- ۳۶- همان.
- ۳۷- همان، ص ۱۱۱۳.
- ۳۸- همان، ص ۱۱۱۴.
- ۳۹- همان، ص ۱۱۱۵.
- ۴۰- همان، ص ۱۱۲۱-۱۱۲۳.
- ۴۱- همان، ص ۱۱۲۳.
- ۴۲- همان، ص ۱۱۲۸.
- ۴۳- همان، ص ۱۱۲۹.
- ۴۴- منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، ص ۵۱۴.
- ۴۵- محمدتقی مصباح، *اخلاق در قرآن*، ص ۲۱.
- ۴۶- کارل پوپر، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، ص ۴۴.
- ۴۷- ر.ک: ارسطو، همان، ص ۲۵۵.

..... منابع

- ارسطو، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- اسپرینگز، توماس، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۸۷.
- اشتراوس، لئو، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
- افلاطون، *دوره آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- برسفورد فاستر، مایکل، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- پوپر، کارل، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۵.
- راش، مایکل، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- عنایت، حمید، *بنیادهای فلسفه سیاسی در غرب از هراکلیتس تا هابز*، تهران، زمستان، ۱۳۸۴.
- کوئینتن، آنتونی، *فلسفه سیاسی*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، المهدی، ۱۳۷۱.

- مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.
- محمدی، منوچهر، *انقلاب اسلامی زمینه‌ها و پیامدهای آن*، قم، معارف، ۱۳۸۱.
- —، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
- مشیرزاده، حمیرا، *تحول نظریه‌ها در روابط بین‌الملل*، تهران، سمت، ۱۳۸۹.
- مصباح، محمدتقی، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
- همپتن، جین، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.